



نبرد سرنوشت؛

نظام جدید خلیج فارس و ازاله اسرائیل

مجموعه پیام های تبیینی پیرامون
جنگ دوم اسرائیل و آمریکا با ایران





 payamenehzat.ir

 @ paiaamenehzat

فهرست

پیام اول	۴	نظم جدید خلیج فارس، طراحی بزرگ آمریکا در پیمان ابراهیم را فرو خواهد پاشید.
پیام دوم	۵	بنیان نظم جدید منطقه در هفت اکتبر نهاده شد.
پیام سوم	۶	امروز امارات به عنوان محور پروژه عادی سازی، در عزلت راهبردی قرار گرفته است.
پیام چهارم	۷	نابودی اسرائیل مهم ترین کارویژه جبهه مقاومت بوده که اکنون، این هدف بسیار نزدیک شده است.
پیام پنجم	۸	جنگ های نیابتی با هدف تأمین امنیت اسرائیل، بدون پشتیبانی پایگاه های آمریکا غیرممکن است.
پیام ششم	۹	تحولات اخیر، صدق راهبرد سید مقاومت مبنی بر تقدم اخراج آمریکا نسبت به ازاله رژیم را ثابت کرد.
پیام هفتم	۱۰	عقیم سازی ارتش های عربی در نسبت با اسرائیل نتیجه مداخله اقتصادی آمریکا بوده است.
پیام هشتم	۱۱	با اخراج آمریکا از منطقه، نیروی اجتماعی ملت ها به ازاله اسرائیل معطوف می شود.
پیام نهم	۱۲	اخراج آمریکا از خلیج فارس، تصویر شکست ناپذیر بودن غرب را در اذهان مسلمین خواهد شکست.
پیام دهم	۱۳	تضعیف حضور آمریکا در منطقه می تواند تمامی هزینه های مقاومت را ثمربخش کند.
پیام یازدهم	۱۴	اعمال حکمرانی ایران بر تنگه هرمز، تحقق پروژه آی مک را غیرممکن خواهد ساخت.
پیام دوازدهم	۱۵	به دلیل وابستگی رژیم به ایالات متحده، با اخراج آمریکا از منطقه، توان نظامی رژیم تضعیف خواهد شد.
پیام سیزدهم	۱۶	ممنوعیت تردد رژیم صهیونیستی در خلیج فارس، فلسفه وجودی آن برای انتقال منابع به غرب را بی معنا می کند.
پیام چهاردهم	۱۷	تغییر موازنه قدرت در خلیج فارس به سان گذار از پیچ تاریخی احزاب و به نفع مؤمنان است.

نظم جدید خلیج فارس، طراحی بزرگ آمریکا در پیمان ابراهیم را فرو خواهد پاشید.

در دو دهه گذشته، روند عادی‌سازی روابط کشورهای عربی با رژیم صهیونیستی شتاب گرفت و در قالب «پیمان ابراهیم» و «معامله قرن» تجسم یافت. این پیمان علاوه بر ابعاد فرهنگی، دوسویه حیاتی اقتصادی و امنیتی داشت. قرار بود رژیم



صهیونیستی به ژاندارم امنیتی-اقتصادی منطقه تبدیل شود و روابط تجاری و همکاری‌های امنیتی کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس حول محور این رژیم سامان یابد. از تأسیس «کریدور آی‌مک» تا سایر پیمان‌های امنیتی با امارات و بحرین، همگی شالوده نظم جدیدی بودند که آمریکا برای منطقه طراحی کرده بود؛ نظمی که ثبات را به محوریت رژیم صهیونیستی تعریف می‌کرد. اما اکنون، با وقوع درگیری‌های گسترده میان ایران، آمریکا و رژیم صهیونیستی، بلوک غربی به جای ایجاد امنیت و ثبات، به اصلی‌ترین عامل ناامنی در منطقه تبدیل شده است. این ناامنی، چرخه‌های اقتصادی پیش‌بینی‌شده را مختل کرده و نه تنها اقتصاد منطقه، بلکه نقش حیاتی خلیج فارس در اقتصاد جهانی را نیز با اختلال جدی مواجه ساخته است. نشانه‌های فروپاشی پیمان ابراهیم اکنون به وضوح در سطح منطقه دیده می‌شود. نظم جدید خلیج فارس - که قرار بود بر پایه هژمونی رژیم صهیونیستی استوار باشد - در عمل نتوانسته ثباتی پایدار ایجاد کند. بنابراین، طراحی بزرگ آمریکا نه تنها به ثمر نخواهد نشست بلکه با مقاومت منطقه‌ای و تحولات میدانی درهم خواهد شکست و نظمی نوین، مبتنی بر امنیت جمعی و بدون سلطه بیگانه، جایگزین آن خواهد شد.

بنیان نظم جدید منطقه در هفت اکتبر نهاد شد.

نبرد سرنوشت
مجموعه پیام های تبیینی پیرامون
جنگ اسرائیل و آمریکا با ایران



پیش از هفت اکتبر، روند عادی سازی روابط کشورهای منطقه با رژیم صهیونیستی در مسیری سریع پیش می رفت. این مسیر، امنیت ایران و دیگر اعضای جبهه مقاومت را با چالش های بزرگی مواجه کرده بود، چراکه طراحی اولیه آن فراهم کردن زیرساخت های «هضم» جبهه مقاومت در نظم جدید منطقه و جهان بود. اما عملیات بزرگ «طوفان الاقصی» این قطار شتابان را به شدت

متوقف کرد. درگیری رژیم صهیونیستی در جبهه داخلی و ناامنی در سرزمین های اشغالی، این پرسش را برای دیگر کشورهای منطقه جدی ساخت که آیا این رژیم اساساً توان ایجاد امنیت پایدار را دارد؟ رژیم صهیونیستی تلاش کرد با دامن زدن به یک جنگ منطقه ای و کشاندن منطقه به ناامنی گسترده، پیروزی مردم غزه را نابود کند و خود را به عنوان بزرگ ترین جزیره امنیت در منطقه معرفی نماید. اما هرچه جنگ پیش رفت، ناتوانی این رژیم در تأمین ثبات بیشتر آشکار شد. تا جایی که پروژه «صلح ابراهیم» و کل سیر عادی سازی به حاشیه رانده شد و رژیم صهیونیستی به جای طراح امنیت منطقه، درگیر جنگی برای بقای خود گردید. بدین ترتیب، هفت اکتبر بنیان نظم جدید منطقه را نهاد؛ نظمی که در آن ابتکار عمل از دست آمریکا و رژیم صهیونیستی خارج شده و به جبهه مقاومت منتقل شده است. امروز رژیم صهیونیستی و آمریکا در وضعیتی انفعالی و واکنشی قرار دارند، در حالی که مقاومت، تعیین کننده معادلات آینده غرب آسیا است.

امروز امارات به عنوان محور پروژه عادی سازی، در عزلت راهبردی قرار گرفته است.

جنگ آمریکا و اسرائیل علیه ایران در حالی به شکست اهداف واشنگتن انجامید که جهان و منطقه از همراهی با این ماجراجویی خودداری کردند. تحولات میدانی نشان می دهد ایران نه تنها اجازه نداد دشمن به اهدافش دست یابد، بلکه در یک پیشروی راهبردی، مدیریت تنگه هرمز را قاطعانه در دست گرفته است. قرائن حاکی از آن است که این



وضعیت جدید، یک تاکتیک موقت نبوده و ایران آن را رها نخواهد کرد. در این میان، امارات متحده عربی در منطقه خلیج فارس، کاملاً در زمین اسرائیل و آمریکا بازی می کند و عملاً به دوست خوب رژیم اسرائیل بدل شده است. منطقه و جهان به دلایل متعدد با اسرائیل همراهی نکرده و نمی کنند. یکی از مهم ترین این دلایل، باور به این حقیقت است که آمریکا و اسرائیل سمت برنده این جنگ نیستند و پیوستن به اردوگاه آن ها بی ثمر خواهد بود. قدرت های جهانی و منطقه ای سمت درست تاریخ را تشخیص داده اند اما امارات همچنان بر طبل همراهی با محور شکست خورده می کوبد.

نتیجه این رویکرد، انزوای کامل امارات در محیط پیرامونی اش است. این کشور اکنون به افراط گرایی در طرفداری از اسرائیل متهم شده و به عنوان متحد پروژه شکست خورده عادی سازی، در عزلت راهبردی فرورفته است. این وضعیت، آینده سیاسی و اقتصادی امارات را به شدت تاریک خواهد کرد. در این زمینه، رقابت دیرینه و فشرده با عربستان سعودی نیز مزید علت شده و بر عمق انزوای ابوظبی افزوده است. عربستان با اتخاذ رویکردی محتاطانه تر در سیاست خارجی، مسیر متفاوتی را برای تضمین منافع ملی خود برگزیده و همین مسئله، شکاف میان ریاض و ابوظبی را بیش از پیش نمایان ساخته است. امارات با این عملکرد، خود را به حاشیه معادلات آینده منطقه پرتاب کرده و چشم انداز روشنی پیش روی خود نمی بیند.

نابودی اسرائیل مهم ترین کارویژه جبهه مقاومت بوده که با شکل گیری بلوک مقاومت، این هدف بسیار نزدیک شده است.



با هماهنگی روزافزون مقاومت در سطوح نظامی، سیاسی و حتی دیپلماتیک و روند تصاعدی قدرتیابی آن در منطقه، شاهد ظهور پدیده بلوک مقاومت در غرب آسیا هستیم که مهم ترین افق تهاجمی خود را بر نابودی اسرائیل تنظیم کرده است. همان طور که از لحاظ تاریخی، پیدایش این جبهه ها نیز در واکنش به حملات و کشتارهای رژیم جعلی صهیونیستی بوده است. امروز جبهه مقاومت طی تلاشی تاریخی توانسته است به قدرتی دست یابد که می توان آن را یک بلوک قدرت واحد، منسجم و درهم تنیده در منطقه دانست که تهدیدی وجودی علیه اسرائیل محسوب می شود؛

لذا اگر در گذشته، نیروها و جبهه هایی در منطقه وجود داشت که از پیروزی عملیات های رژیم صهیونیستی جلوگیری می کرد، امروز بلوکی از قدرت وجود دارد که از سطوح راهبردی تا سطوح تاکتیکی و عملیاتی، منسجم و متحد عمل می کند و توانسته است عملیات های متعدد فعالانه، پیش دستانه و غافلگیرانه را بر دشمن تحمیل کند و شکست هایی آشکار را برای دشمن به بار آورد؛ لذا تشدید حملات وحشیانه رژیم صهیونیستی و آمریکا علیه جبهه مقاومت و حملات مستقیم به ایران به عنوان قدرتمندترین عنصر جبهه مقاومت، دقیقاً برای مقابله با روند تصاعدی قدرتیابی بلوک مقاومت در منطقه بوده است تا از این طریق بتوانند از روند نابودی اسرائیل جلوگیری کرده و جبهه مقاومت را به کلی نابود سازند. این نشان می دهد که دشمن آمریکایی- صهیونی، تهدید وجودی خویش را جدی گرفته است. اما همان طور که واقعیات میدان نشان می دهد، تهدید وجودی رژیم صهیونیستی روز به روز جدی تر می شود و آنها نه تنها در اهداف تعیین شده خود مثل خلع سلاح لبنان و نابودی حزب الله یا فروپاشی حاکمیت ایران، به پیروزی نمی رسند؛ بلکه بلوک مقاومت، با پیروزی در جنگ ها و عملیات های متعدد هوایی، زمینی و آبی، به هدف مشروع خود در اخراج ظالمان از منطقه نزدیک تر می شود.

جنگ‌های نیابتی با هدف تأمین امنیت اسرائیل، بدون پشتیبانی پایگاه‌های آمریکا غیرممکن است.

غرب آسیایکی از کانون‌های اصلی تداوم منطق استعمار در قالب سازوکارهای نوین قدرت تلقی می‌شود. یکی از مهم‌ترین این سازوکارها جنگ‌های نیابتی است؛ جنگ‌هایی که در سطح ظاهری میان بازیگران محلی جریان دارد اما در سطح ساختاری، امتداد رقابت و مداخله قدرت‌های فرامنطقه‌ای به شمار می‌آید. در این



چارچوب، منازعات جدید در غرب آسیا، میدان‌هایی طراحی شده برای تأمین منافع ژئوپلیتیک و امنیتی قدرت‌های استعمارگر غربی و تضمین امنیت متحدان منطقه‌ای آن‌ها هستند.

معماری این جنگ‌های نیابتی اغلب در سطح تصمیم‌گیری قدرت‌های بزرگ طراحی شده و سپس از طریق شبکه‌ای از بازیگران دولتی، غیردولتی و شبه‌نظامی در میدان اجرا می‌شود. این واقعیت در اظهارات رسمی و غیررسمی برخی مسئولان آمریکایی و دیگر قدرت‌های غربی نیز انعکاس یافته است؛ جایی که به نقش طراحی و مدیریت منازعات اشاره می‌کنند.

نکته محوری در امکان‌پذیری و تداوم جنگ‌های نیابتی این است که این جنگ‌ها به شدت به حضور نظامی مستقیم و شبکه پایگاه‌های قدرت‌های استعمارگر به‌ویژه آمریکا در منطقه وابسته است. این پایگاه‌ها زیرساخت‌های لجستیکی، اطلاعاتی و فرماندهی‌اند که پشتیبانی تسلیحاتی، آموزش نظامی، هماهنگی عملیاتی و حفاظت سیاسی از نیروهای نیابتی و تداوم درگیری‌ها را ممکن می‌سازند. از طریق همین شبکه و راهبرد، آمریکا امنیت اسرائیل را در منطقه - چه در قالب فشار بر رژیم‌های همسو و چه در قالب ائتلاف‌های امنیتی در این جنگ‌های نیابتی - تضمین و در برابر تهدیدات واقعی یا برساخته، جایگاه اسرائیل را تقویت می‌کند.

این آرایش نظامی در کشورهای منطقه است که امکان کنترل نظم کلی منطقه به نفع اسرائیل را نیز در دست قدرت‌های استعمارگر غربی نگه می‌دارد؛ نظمی که از طریق مدیریت درگیری‌ها، تنظیم خطوط تنش و کنترل دسترسی به منابع، به ابزاری برای تثبیت هژمونی آمریکا و اسرائیل در مقیاس منطقه‌ای و جهانی تبدیل می‌شود و بدون این پایگاه‌ها این امکان برای آمریکا و اسرائیل وجود نخواهد داشت.

تحولات اخیر، صدق راهبرد سید مقاومت مبنی بر تقدم اخراج آمریکا نسبت به ازاله رژیم را ثابت کرده است.



پس از شهادت سردار حاج قاسم سلیمانی و ابومهدی المهندس و همراهانشان، سید حسن نصرالله، در سخنرانی مشهور خود، اعلام کرد که از این پس، هدف راهبردی جبهه‌های مقاومت در منطقه، اخراج کل نیروهای آمریکایی از منطقه خواهد بود. رژیم صهیونیستی پس از طوفان الاقصی در هفت اکتبر، به شکلی

دیوانه‌وار علیه جبهه‌های مقاومت در منطقه فعال شده است و به پشتوانه حضور امنیتی-نظامی آمریکا در منطقه، به آتش افروزی جنایت‌کارانه در کل منطقه از جمله فلسطین و لبنان مشغول شده و در آخرین جنگ خود، گسترده‌ترین حملات تاریخ را علیه ایران طراحی و اجرا کرده است. اما همه توان امنیتی-اطلاعاتی، نظامی و عملیاتی رژیم، مستقیماً برآمده از حمایت آمریکا است که با حضور خود، توانسته است پشتیبانی کاملی از رژیم انجام دهد و باقی کشورهای منطقه را نیز محکوم به سکوت و همراهی با رژیم کند؛ لذا تاریخ‌سازی سخنرانی مشهور سید مقاومت، امروز بیش از پیش درک می‌شود، چه آنکه امروز بلوک مقاومت، خود را در امتداد همان راهبردی می‌یابد که سید مقاومت سال‌ها پیش ترسیم کرده بود. در نتیجه همه جبهه‌های مقاومت به صورت یکپارچه در تلاش هستند تا تنها زمینه لازم برای ازاله اسرائیل، یعنی نابودی پایگاه‌های آمریکا، برچیده‌شدن آنها و اخراج تمام نیروهای آمریکایی از منطقه است را عملی سازند. زیرا این به باور عمومی جبهه‌های مقاومت تبدیل شده است تا زمانی که این پایگاه‌ها، تجهیزات، نیروهای امنیتی و نظامی آمریکایی در منطقه حضور داشته باشند، اشراف اطلاعاتی و سلطه امنیتی-نظامی اسرائیل نیز تداوم خواهد داشت و به شکلی فزاینده، امنیت همه ملت‌ها و کشورها را تهدید خواهد کرد. در نتیجه امروز افق مبارزه بلوک مقاومت برای حذف اسرائیل، خود را در تلاشی نشان می‌دهد که قصد دارد آمریکا را از منطقه اخراج کند تا هیچ رد پای از آن در خلیج فارس و جنوب غربی آسیا باقی نماند و بدین ترتیب، آغاز ازاله اسرائیل، کلید بخورد.

عقیم سازی ارتش های عربی در نسبت با اسرائیل نتیجه مداخله اقتصادی آمریکا بوده است.

واشنگتن طی دهه های گذشته با فروش گسترده تسلیحات، خود را در جایگاه حامی امنیت کشورهای عربی معرفی کرده، اما در عمل الگویی از وابستگی نظامی ایجاد کرده است که در آن ارتش ها به ظاهر مجهز می شوند، اما در واقع استقلال عملیاتی و راهبردی خود را از دست می دهند. این ارتش ها برای قطعات، تعمیر، آموزش، به روز رسانی و حتی بهره برداری کامل از سامانه های پیچیده، به آمریکا وابسته می مانند و همین وابستگی، امکان تصمیم گیری مستقل را از آنها سلب می کند.

در این میان، اصل حفظ برتری کیفی اسرائیل مبنای عمل آمریکاست. این اصل به طور صریح در قانون Naval Vessel Transfer Act مصوب ۲۰۰۸ در کنگره آمریکا تثبیت شد و از آن پس به یکی از مبنای ارزیابی فروش تسلیحات آمریکا به کشورهای منطقه تبدیل گردید. به همین دلیل، حتی در بزرگ ترین قراردادهای تسلیحاتی با کشورهای عربی، ترتیبات فنی، محدودیت های عملیاتی و سطح دسترسی ها به گونه ای تنظیم شده که موازنه واقعی علیه اسرائیل تغییر نکند. همچنین ارتش های عربی به عنوان بازار بزرگ مصرف برای شرکت های دفاعی آمریکا نیز محسوب می شوند. بخش عظیمی از درآمدهای نفتی و منابع مالی منطقه از طریق قراردادهای تسلیحاتی، آموزشی و پشتیبانی دوباره به اقتصاد آمریکا بازمی گردد؛ بنابراین یک چرخه اقتصادی شکل می گیرد که سود آن برای فروشنده و وابستگی آن برای خریدار است. از این منظر، بخش مهمی از بودجه های نظامی عربی صرف تداوم چرخه سودآور صنعت دفاعی آمریکا شده است. درآمدهای کلان نفتی به خرید تسلیحات بازمی گردد، اما امنیت بومی و بازدارندگی مستقل همچنان شکل نمی گیرد. در واقع آمریکا با این مدل مراد به کشورهای عربی، با یک تیر دوشان زده است. از طرفی عواید بسیار زیاد مالی و اقتصادی برای خود فراهم کرده و از طرف دیگر با کنترل این تسلیحات، برتری اسرائیل در منطقه را حفظ کرده است.

مداخله آمریکا تنها اقتصادی نیست و به دکتترین، آموزش و تعریف مأموریت ارتش ها نیز سرایت کرده است. ارتش هایی که باید برای دفاع مستقل از منافع ملی و منطقه ای سازمان یابند، به تدریج در چارچوب نظم وابسته تعریف شده اند. پیامد نهایی این روند آن است که جهان عرب، با وجود هزینه های سنگین نظامی، از شکل دادن به یک ظرفیت دفاعی جمعی و مستقل بازمانده است. در نتیجه، ارتش های عربی به نیروهایی پرهزینه اما مهار شده و ناکارآمد تبدیل شده اند که در نهایت، به تثبیت برتری اسرائیل کمک کرده است.

با اخراج آمریکا از منطقه، نیروی اجتماعی ملت‌ها

به ازاله اسرائیل معطوف می‌شود.



تجربیات چند دهه اخیر نشان داده که حضور نظامی قدرت‌های فرامنطقه‌ای در غرب آسیا به منزله تثبیت یک ساختار تنش مدیریت شده تلقی می‌شود؛ ساختاری که در آن نیروهای اجتماعی و سیاسی منطقه در مدار تقابل‌های فرسایشی و بعضاً ساختگی گرفتار می‌شوند. در چنین وضعیتی، بخش قابل توجهی از ظرفیت‌های انسانی، اقتصادی و نهادی جوامع منطقه نه در مسیر توسعه و بازسازی و علیه دشمن مشترک خود، بلکه در چرخه‌ای از رقابت‌های امنیتی و منازعات نیابتی در درون و بین کشورهای منطقه مصرف می‌شود.

با خروج نیروهای نظامی و برچیده شدن شبکه پایگاه‌های آمریکا، یکی از مهم‌ترین پیشران‌های این ساختار تنش، تضعیف می‌شود. در غیاب زیرساخت‌های لجستیکی، اطلاعاتی و حمایتی که امکان تاووم و تشدید منازعات به نفع آمریکا و اسرائیل را فراهم می‌کرد، بسیاری از تقابل‌های امنیتی در داخل و بین کشورهای منطقه از سطح نظامی به سطح سیاسی و گفت‌وگو محور منتقل می‌شود. این تغییر، امکان بازتعریف اولویت‌ها را برای بازیگران داخلی و همسایگان خارجی فراهم می‌سازد و فضای جدیدی برای بازآرایی نظم منطقه‌ای از درون می‌گشاید.

نیروهای اجتماعی که پیش‌تر در قالب شکاف‌های امنیتی بر علیه یکدیگر بسیج می‌شدند، می‌توانند توان خود را به سوی مطالبات توسعه‌ای، اصلاح نهادی و همگرایی منطقه‌ای هدایت کنند و جهت اصلی مواج‌های امنیتی خود را علیه اسرائیل بسیج کنند. در این وضعیت، از یک سو سرمایه اجتماعی پراکنده شده در میدان‌های درگیری، قابلیت آن را می‌یابد که به سرمایه‌ای برای بازسازی اقتصادی، ارتقای حکمرانی و تقویت همکاری‌های فرامرزی در کشورهای دوست منطقه تبدیل شود و از طرف دیگر نیروهای اجتماعی آزاد شده، در برابر نیروها و دولت‌هایی که قصد حرکت بر اساس تخریب و جنگ به نفع منافع استعماری و تثبیت قدرت اسرائیل در منطقه را دارند نیز فعال می‌شوند. در واقع، وقتی ابزارهای حمایت بیرونی، اهرم‌های تشدید تنش و مسیرهای عملیاتی پیشین از دسترس خارج شود، این بازیگران نخواهند توانست مسیر سابق خود را برای دستیابی به منافع استعمارگران و تأمین امنیت اسرائیل ادامه دهند؛ چون توان بسیج اجتماعی و سیاسی آنها در توجیه و پیشبرد منازعه‌های ویرانگر از اساس تضعیف می‌شود.

پیام نهم

اخراج آمریکا از خلیج فارس، تصویر شکست ناپذیر بودن بلوک غرب را در اذهان مسلمین خواهد شکست.

بخش بزرگی از هژمونی آمریکا در منطقه، برآمده از تصویری است که این کشور از هیمنه خود در اذهان ملت‌های مسلمان بر ساخته است و با حضور نظامی خود در منطقه، به عنوان اهرم فشار و تهدید بر سر دولت‌ها و ملت‌های منطقه، آن را دوچندان ساخته است؛ لذا امروز بخش اعظم ملت‌های مسلمان منطقه، دل خوشی از مداخلات آمریکا در امور کشورشان و حضور نظامی آنها در منطقه ندارند، اما به نوعی بلوک غرب به سردمداری آمریکا را شکست ناپذیر قلمداد می‌کنند و جرئت مقابله با آن را ندارند. این تصور شکست ناپذیر بودن بلوک غرب، اگرچه در برخی دولت‌های عربی منطقه بیشتر از مردمشان دیده می‌شود اما در مجموع، ملت‌های مسلمان آنها نیز علی‌رغم اینکه خواهان اخراج آمریکا از منطقه هستند، هم به سبب فشاری که دولتشان



بر آنها وارد آورده و هم به سبب حضور نظامی و امنیتی آمریکا که هرگونه صدای مخالف را با تهدید و برخورد سخت مواجه می‌سازد، جسارت کافی برای اعلام علنی آن را ندارند؛ لذا فرایند اخراج آمریکا از خلیج فارس، یکی از آثار اجتماعی و روحیه‌بخشی که می‌تواند برای ملت‌های منطقه داشته باشد، توسعه احساس شجاعت و باور به شکست‌پذیری بلوک غرب است. شیوع این باور، خود زمینه‌ای مؤثر در تسریع و تسهیل فرایند اخراج آمریکا است که می‌تواند به وحدت ملت‌های منطقه نیز کمک کند و نیروهای ملی را ذیل قدرت بلوک مقاومت سازمان‌دهی کرده تا در برابر قدرت‌های استعمارگر بلوک غرب، به گونه‌ای متحد شده و بسیج‌گونه، عمل کنند و منافع خود را از زیر فشار استعماری دشمنانشان خارج سازند.

تضعیف حضور آمریکا در منطقه می تواند تمامی هزینه های مقاومت را ثمربخش کند.



راهبردی که جریان های مقاومت طی دهه ها استقامت در برابر دشمن آمریکایی- صهیونی اتخاذ کرده بود، همواره تطور داشته و روندی تکاملی را پیموده است. این روند تکاملی آرام آرام به سمتی رفت که هدف راهبردی خود را در برچیدن حضور نظامی و امنیتی آمریکا در منطقه تعریف کرد. راهبردی که

عملیات طوفان الاقصی، فرایند آن را تسریع و تسهیل کرد. اما دستیابی به اهدافی که مقاومت طی تاریخ استقامت خود تعریف کرده بود، همواره با هزینه های سنگینی نیز مواجه بوده است؛ از شهادت و جانبازی بسیاری از مردم مسلمان و خصوصاً شهادت سید حسن نصرالله و فرماندهان ارشد نظامی حماس و حزب الله و... گرفته تا خسارت های سنگین اقتصادی و معیشتی که وجه عمده این خسارات، در فلسطین به وضوح قابل رویت است؛ لذا هرچه هزینه های مقاومت بیشتر شده، به موازات آن دستیابی به اهداف راهبردی ای که این بلوک قدرت تعریف کرده نیز، نزدیک تر شده و تکامل یافته است؛ تاحدی که این روزها، بلوک مقاومت یکپارچه و صراحتاً صحبت از اخراج آمریکا از منطقه می کند و همه می دانند که این به معنای فرارسیدن لحظه ازاله اسرائیل در منطقه است و از آنجاکه این روزها ایران نیز مستقیماً درگیر جنگ و ناامنی شده است و هزینه های سنگینی همچون شهادت رهبر معظم انقلاب، فرماندهان و چهره های بزرگ نظام پرداخته و بسیاری از مردم مظلوم و مجاهدش به شهادت و جانبازی رسیده اند و به زیرساخت های صنعتی و اقتصاد آن ضربه های جدی وارد شده است، تنها چیزی که می تواند هزینه های بلوک مقاومت را ثمربخش سازد و آینده قدرت را برای آن تضمین کند، تداوم درگیری، به منظور دستیابی به هدف یعنی اخراج آمریکا و سپس ازاله اسرائیل است.

اعمال حکمرانی ایران بر تنگه هرمز، تحقق پروژ آی مک را غیرممکن خواهد ساخت.

یکی از تأثیرات مستقیم و راهبردی جنگ آمریکا و اسرائیل علیه ایران، اعمال مدیریت و حکمرانی ایران بر تنگه هرمز است. این وضعیت جدید، پیامدهای مهمی برای نظم منطقه ای و جهانی به همراه دارد. در دل پیمان ابراهیم، یک پروژه بزرگ اقتصادی-ژئوپلیتیکی با عنوان «آی مک» (کریدور اقتصادی هند-خاورمیانه-اروپا)



تعریف شده بود. بر اساس این طرح، قرار بود رژیم اسرائیل به دروازه اصلی صادرات انرژی منطقه غرب آسیا و همچنین باب ورود فناوری و تکنولوژی پیشرفته به منطقه تبدیل شود. این پروژه در واقع ستون فقرات اقتصادی عادی سازی روابط با اسرائیل و تضمین کننده نفوذ راهبردی آن در قلب جهان اسلام بود.

اکنون، اعمال حکمرانی ایران بر تنگه هرمز، تمام معادلات پیشین را بر هم زده است. تحولات میدانی نشان می دهد رژیم امنیتی خلیج فارس به طور کامل در حال تغییر است و دیگر تحت کنترل بازیگران فرامنطقه ای قرار ندارد. در این نظم جدید، اسرائیل و منافع اسرائیلی به طور کامل از معادلات امنیتی و اقتصادی تنگه هرمز اخراج خواهند شد. کشوری که اساساً حضوری امنیتی و لجستیکی در این آبراه راهبردی ندارد، منطقاً نمی تواند نقشی در ترانزیت انرژی یا فناوری از مسیر آن ایفا کند.

کشورهای منطقه به زودی در یک توافق امنیتی جدید با محوریت قدرت های ساحلی خلیج فارس قرار خواهند گرفت. این توافق، جایگزین ائتلاف های ناپایدار پیشین خواهد شد و در آن، جایی برای اسرائیل به عنوان هاب انرژی و تکنولوژی وجود ندارد. مسیرهای تجاری از هند به اروپا، بدون رضایت و همکاری ایران که اکنون اهرم تنگه هرمز را محکم در دست دارد، قابل ترسیم نیستند. پروژه آی مک که بر مبنای دورزدن ایران و تثبیت اسرائیل طراحی شده بود، تحت تأثیر این واقعیت میدانی جدید، مفهومی غیرقابل تحقق و به طور کامل ملغی خواهد شد. آینده اقتصاد سیاسی غرب آسیا، بدون در نظر گرفتن نقش محوری ایران در تنگه هرمز قابل تصور نیست.

به دلیل وابستگی شدید نظامی رژیم به ایالات متحد، با اخراج آمریکا از منطقه، توان نظامی رژیم بسیار تضعیف خواهد شد.



وابستگی نظامی رژیم صهیونیستی به ایالات متحده، صرفاً به خرید برخی تسلیحات یا دریافت حمایت سیاسی از او محدود نمی‌شود. این وابستگی یک ارتباط عمیق، چندلایه و ساختاری است که بخش مهمی از کارآمدی نظامی رژیم غاصب را به حضور

مستقیم آمریکا در منطقه گره زده است. این حضور، از طریق پایگاه‌های نظامی، زیرساخت‌های لجستیکی، سامانه‌های پدافندی، ظرفیت‌های واکنش سریع و شبکه‌های پشتیبانی نزدیک، چتر راهبردی آمریکا را از یک تعهد سیاسی دوردست به یک پشتیبان عینی و عملیاتی در منطقه تبدیل می‌کند. به همین دلیل، هرگونه کاهش یا اخراج آمریکا از منطقه، به طور مستقیم بر توان واقعی رژیم در حفظ برتری نظامی و ترمیم سریع آسیب‌پذیری‌هایش اثر خواهد گذاشت و هر ضربه محور مقاومت بر حضور نامشروع آمریکا در منطقه، ضربه به ستون فقرات توانمندی رژیم است.

بخش مهمی از این وابستگی، به پشتیبانی تسلیحاتی و فناوریانه بازمی‌گردد. سامانه‌های پیچیده نظامی بدون زنجیره‌ای از تأمین قطعات، به‌روزرسانی، تعمیر، آموزش و نگهداری مستمر، به‌تدریج فرسوده و کم‌اثر می‌شوند. پشتیبانی تسلیحاتی فقط از خاک آمریکا انجام نمی‌شود، انبارهای منطقه‌ای، مراکز لجستیکی، مسیرهای انتقال، تیم‌های فنی، پیمانکاران دفاعی و زیرساخت‌های پشتیبانی نزدیک و مستقر در منطقه نقش مهمی در این امر بر عهده دارند. حضور آمریکا در منطقه باعث می‌شود تأمین، به‌روزرسانی و تحویل حمایت‌های فناوریانه سریع‌تر، ارزان‌تر و مطمئن‌تر انجام شود. همچنین در شرایط بحران، آنچه تعیین‌کننده است فقط اصل حمایت نیست، بلکه سرعت بازسازی و واکنش است. پایگاه‌ها و تأسیسات آمریکایی این امکان را فراهم می‌کنند که تجهیزات، خدمات و پشتیبانی در کوتاه‌ترین زمان به جریان بیفتد؛ بنابراین اگر این بستر منطقه‌ای از میان برود، علاوه بر قدرت بازدارندگی، توان نگهداری، ترمیم و بازسازی سریع توانمندی‌های رژیم نیز به شدت کاهش خواهد یافت. از این منظر، خروج آمریکا از منطقه تنها به معنای تغییر یک موازنه سیاسی نیست و همان‌گونه که اشاره شد، منجر به تضعیف پایه‌های اصلی توان نظامی رژیم خواهد بود.

ممنوعیت تردد رژیم صهیونیستی در خلیج فارس، فلسفه وجودی آن برای انتقال منابع منطقه به غرب رابی معنامی کند.

رهبر شهید انقلاب اسلامی در نماز جمعه معروف به نصر، پرده از استراتژی کلان آمریکا برای آینده رژیم صهیونیستی در منطقه برداشتند. ایشان در این خصوص فرمودند: تکیه آمریکا و همدستانش بر حفظ امنیت رژیم غاصب، پوششی برای سیاست مهلک تبدیل رژیم به ابزار آنان برای در اختیار گرفتن همه منابع این منطقه و استفاده از آن در درگیری‌های بزرگ جهانی است. سیاست آنان، تبدیل رژیم به دروازه صادرات انرژی از منطقه به جهان غرب و واردات کالا و فناوری از غرب به منطقه است و این یعنی تضمین موجودیت رژیم غاصب و وابستگی کل منطقه به آن.

اگر به واسطه جنگ اخیر، نقش آفرینی آمریکا در منطقه خلیج فارس مختل شده یا کاهش پیدا کند، یکی از مهم‌ترین پیامدهای آن، ازهم‌پاشیده شدن کلان پروژه مورد اشاره رهبر شهید انقلاب است که طراحان آن در تلاش بودند تا رژیم صهیونیستی را به گره‌گاه اصلی انتقال انرژی، کالا و فناوری میان منطقه و غرب تبدیل کند. زیرا این پروژه از اساس بر چتر امنیتی، پشتیبانی سیاسی و مهندسی ژئوپلیتیکی آمریکا تکیه دارد، بنابراین با عقب‌نشینی این پشتوانه، امکان تثبیت رژیم به عنوان دروازه انرژی و مسیر مسلط ترانزیت منطقه از بین خواهد رفت. در چنین وضعی، ایده تبدیل آن به هاب واردات فناوری و کالا نیز کارایی خود را از دست می‌دهد، زیرا این نقش بدون شبکه‌سازی فراگیر امنیتی و اقتصادی تحت هدایت آمریکا قابل تحقق نیست. ازسوی دیگر، هدف اصلی این طرح، وابسته‌سازی ساختاری کشورهای منطقه به یک واسطه سیاسی امنیتی مشخص است، اما با تضعیف حضور آمریکا، این الگوی وابستگی سست شده و با امکان تعریف مسیرهای مستقیم‌تر، متوازن‌تر و بومی‌تر برای همکاری‌های منطقه‌ای، انگیزه‌ای برای تعریف واسطه وجود نخواهد داشت. همچنین معماری امنیتی‌ای که بخواهد چنین رژیمی را به بازیگر محوری منطقه تبدیل کند، بدون قدرت تحمیل آمریکا پشتوانه لازم را از دست می‌دهد. در نتیجه، هم کارکرد عملی این پروژه فرومی‌ریزد و هم روایت مشروعیت بخش آن برای نظم آینده منطقه تضعیف می‌شود. حقیقت این است که این رژیم خبیث، بی‌ریشه و مصنوعی و ناپایدار است و صرفاً با تزریق حمایت‌های آمریکا خود را به‌زحمت بر سر پا نگه داشته است؛ و این هم دیری نخواهد پایید که از بین برود؛ باذن الله تعالی.

تغییر موازنه قدرت در خلیج فارس به سان گذار از

پیچ تاریخی احزاب و به نفع مؤمنان است.



«وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ ...» وقتی مؤمنان راستین در نبرد احزاب انبوه سپاهیان کفر را دیدند که از هر سو مدینه را محاصره کرده‌اند، نه تنها هراسی به دل راه ندادند، بلکه با دیدن آن آرایش جنگی عظیم، بر یقینشان افزوده شد و با صلابت گفتند: «هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ». این صحنه رعب‌آور برای سست‌ایمانان، برای آنان نتیجه‌ای جز افزایش ایمان و تسلیم نداشت: «وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا».

این پایمردی و ثبات قدم، نقطه شروع یک «فصل نوین» و عامل اصلی «تغییر موازنه قدرت» شد. این مرحله در تاریخ قرآن، مبدأ تکوین نظمی نوین در جایگاه مسلمین گشت؛ فصل تازه‌ای که مناسبات قدرت را به پیش و پس از این

نقطه عطف تاریخی تقسیم کرد. استقامت مؤمنان فضا را چنان دگرگون کرد که پیامبر اکرم (ص) معادله آینده را چنین ترسیم فرمودند: «الآن نَعَزُّوهُمْ وَلَا يُعَزُّونَنَا»؛ یعنی از این پس کفار توان لشکرکشی نخواهند داشت و این ماییم که به سوی آن‌ها لشکرکشی خواهیم کرد.

یکی از ثمرات شیرین این استقامت، تحقق این وعده الهی بود: «وَأَوْزَكْنَهُمْ أَزْوَاجَهُمْ وَدْيَارَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ وَأَرْضًا لَّمْ تَطْطُوهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا»؛ خداوند سرزمین، دیار و اموالشان و سرزمینی که تا پیش از آن قدم در آن نگذاشته بودید را به شما میراث داد.

اکنون ما نیز در پیچ تاریخی گذار از نبرد احزاب ایستاده‌ایم. همان استقامت، تغییر موازنه و نوید فتحی که در تاریخ صدر اسلام رقم خورد، همان اتفاقی است که امروز با اتکا به وعده‌های الهی، در پهنه خلیج فارس شاهد تجلی و تکرار آن هستیم. برکاتی که تا قبل از این در دست نداشتیم و باعث تضعیف حضور نظامی آمریکا در خلیج فارس، فروپاشی پیمان ابراهیم، عزلت راهبردی امارات، جلوگیری از تحقق پروژه آی مک و قطع دست غارتگران منابع منطقه می‌شود.